

## شخصیت‌شناسی کاووس در شاهنامه\*

مجتبی گلی آیسک<sup>۱</sup>

عضو هیأت علمی سازمان سماء- دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد

چکیده

زندگی کاووس کیانی در شاهنامه با داستان‌هایی چون داستان زاده شدن رستم، جنگ مازندران و هفت-خوان رستم، داستان رستم و سهراب، و داستان سیاوش گره خورده؛ و در میان ده‌هزار بیت به صورت پررنگ و کم رنگ ترسیم شده‌است. جستجوی دقیق در این ابیات موجب می‌شود که خصوصیات و بازتاب‌های شخصیتی کاووس بخوبی نمایان شود. مسلماً با دسته‌بندی و ارزیابی این ویژگی‌ها، آسان‌تر می‌توان به لایه-های درونی شخصیت وی نفوذ کرد.

آنچه کاووس را با سایر پادشاهان شاهنامه متفاوت ساخته، جلوه‌های متضاد شخصیتی وی است: از سویی اهورایی‌صفت، دارای فرّه ایزدی، و اهل کاوش و نیایش، و از دیگر سو اهریمنی‌خو، خودکامه، جنگ-طلب و کم‌خرد است. برخی از صفات‌های نسبت داده شده به کاووس تنها صفت وی نیست و اغلب شاهان شاهنامه این ویژگی‌ها را دارند در حالی که برخی از صفات، مخصوص کاووس شاه است. اشاره مختصر به هر دو دسته صفات برای روشن‌تر شدن ابعاد شخصیتی کاووس در شاهنامه ضروری است و این صفات را می‌توان به دو دسته عام و خاص تقسیم کرد. به علاوه برخی از این صفات مثبت و اهورایی و برخی منفی و اهریمنی است. از اینرو نیز می‌توان صفات کاووس را با کمی اغماض، به دو دسته مثبت و منفی تقسیم کرد. در این پژوهش، ابتدا صفات مثبت شخصیت کاووس، سپس صفات منفی وی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در پایان، در جدولی جداگانه به عام و خاص بودن این صفات مثبت و منفی اشاره می‌شود. واژگان کلیدی: کاووس، شاهنامه فردوسی، شخصیت‌شناسی، فرّه ایزدی، دیو.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۲/۲۵

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۶/۱۰

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده: deargoli@gmail.com

### مقدمه

نام کامل کاووس شاه این گونه آمده است: «کی کاووس بن کینیوش بن کینه بن کیقوش بن کینه بن کیقباد بن راع بن میسر بن نوذر بن منوچهر» (بیهقی، ۱۳۶۱، ص ۲۹۷).

زندگی کاووس کیانی، حکایت نشیب و فراز پادشاهی است که دو نیمه کاملاً متضاد اهورایی و اهریمنی در وجودش نقش بسته است؛ گاهی آسمانی است و گاهی زمینی؛ گاهی از روی زمین عروج می‌کند و فره ی ایزدی همراه او می‌شود و گاهی در آسمان به حضیض ذلت می‌نشیند و دل در امور دنیوی می‌بندد.

نام وی در اوستا، «کوی اوسن» (Kavausan) و در پهلوی «کایوس» (Kayus) یا «کاهوس» و در فارسی «کاووس»- که «کاووس» هم نوشته می‌شود- و «کی کاووس» و یا معرب آن «قابوس» است که از شاهان و فرمانروایان پرآوازه اساطیری در اوستا و دیگر متن‌های کهن است. در اوستا و بندهشن کاووس پسر «کی اپیوه» و نبیره «کی قباد» است، اما در شاهنامه و برخی از منابع دیگر عربی و فارسی، پسر «کی قباد» است. نام وی از دو جزء «کوی» (=پادشاه و فرمانروا) و «اوسن» (=آرزو و اراده و میل) تشکیل شده است و در گزارش پهلوی آن را به «خرسندی» برگردانده‌اند. **بارتولومه**، آن را به معنی «دارنده چشمه‌ها» و **اشپیگل** و **یوستی** آن را «آرزومند، با اراده، توانا» ترجمه کرده‌اند. وی از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی و از دیگر سو نمونه سرکشی و نافرمانی در برابر آفریدگار است (دوستخواه، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۸-۱۰۲۷ با تلخیص؛ پوردادود، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۳۵؛ رستگار فسایی، ۱۳۶۹، ص ۷۶۲). کاووس در ادبیات-فارسی، به عنوان مظهر قدرتی دانسته شده، که با همه تسلط و شکوه، در برابر جهان ناچیز و رفتنی است (یاحقی، ۱۳۸۶، ص ۶۵۸).

به شکسته شدن **سر کاووس** در تفاسیر قرآن اشاره شده است (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۰). که می‌تواند نماد حسرت از نابود شدن عظمت دنیایی و عدم ثبات گیتی به جهانیان باشد. **خیام** نیز به کله کاووس اشاره کرده است:

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کی کاووس  
با کله همی گفت که افسوس افسوس کو بانگ جرس‌ها و کجا ناله کوس  
(ختیام، ۱۳۸۷، رباعی ۱۱۴)

در این پژوهش مختصر، شخصیت این پادشاه پرآوازه کیانی در شاهنامه تا حدی  
ممکن مورد بررسی قرار می‌گیرد و به جنبه‌های مثبت و منفی زندگی وی اشاره می-  
شود.

### کاووس در شاهنامه

قبل از پرداختن به جلوه‌های گوناگون شخصیتی کاووس در شاهنامه، به این  
مطلب اشاره می‌شود که خطوط اصلی شخصیت کاووس در متن‌های پهلوی، و متن‌های  
فارسی و عربی پس از اسلام بیشتر نمودار می‌شود تا در اوستا (ستاری، ۱۳۸۸،  
ص ۱۰۳). به عنوان نمونه چهره کاووس در اوستا تنها از نظر فره‌مندی و جستجوی  
پیروزی حائز اهمیت است و تنها در یشتها اشاراتی به وی شده است و در پاره‌ای از  
موارد با چهره هوشنگ پیشدادی و فریدون گره‌خورده است، در حالی که در شاهنامه  
این مطلب به صورت وسیعی مورد توجه قرار گرفته است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.  
غلبه بر دیوان مازندرانی در یشتها به هوشنگ نسبت داده شده است (پورداد، ۱۳۷۸،  
یشت ۱۹، کرده ۷؛ یشت ۱۷، کرده ۲۵؛ یشت ۱۹، کرده ۲۶). و از پرواز سه‌شبانه‌روزی  
فریدون همچون کرکسی در هوا سخن رفته است (پورداد، ۱۳۷۸، یشت ۵، کرده ۶۱).

کاووس در اوستا، آرزومند پیروزی معرفی شده است (پورداد، ۱۳۷۸، یشت ۱۴،  
کرده ۳۹). و در جستجوی همین پیروزی و برتری است که در شاهنامه به سوی آسمان  
پرواز می‌کند. در اوستا داشتن پر وارغن موجب به دست آوردن فرّ و توانایی است  
(پورداد، ۱۳۷۸، یشت ۱۴، کرده ۳۶). شاید به همین دلیل است که کاووس در شاهنامه  
به سوی آسمان پرواز می‌کند تا قدرت و پیروزی و فرّ آسمانی را با کمک پر عقابان  
تیزپر به دست آورد که تا اندازه‌ای مشابه داشتن پر وارغن است. علاوه بر آنکه در اوستا

فرّ جمشید به صورت پیکر مرغ وارغن از وی جدا می‌شود و در روان فریدون جای می‌گیرد (پورداد، ۱۳۷۸، یشت ۱۹، کرده ۳۶). می‌توان این گونه تصوّر کرد که کاووس با پرواز به آسمان با کمک عقابان به دنبال همین فرّ ایزدی است تا در روان وی متجلی‌گردد.

ولی به طور مسلّم شخصیت دوگانه کاووس در میان همه متن‌های موجود، در شاهنامه فردوسی پررنگ‌تر بیان شده است و گواه این مطلب، حضور این پادشاه کیانی در یک ششم شاهنامه است. آنچه کاووس را با سایر شاهان شاهنامه متفاوت ساخته، جلوه‌های متضاد شخصیتی وی است که در جای جای شاهنامه به آن اشاره شده است و تنها محدود به فره‌مندی، پرواز به آسمان و ساختن کاخ‌هایی در البرزکوه نمی‌شود. در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، زندگی این شاه پرآوازه، در میان ده‌هزار بیت به صورت پررنگ و کم‌رنگ ترسیم شده است. جستجوی دقیق در این ابیات موجب می‌شود که خصوصیات و بازتاب‌های شخصیتی کاووس بخوبی نمایان شود. مسلماً با دسته‌بندی و ارزیابی این ویژگی‌ها، آسان‌تر می‌توان به لایه‌های درونی شخصیت نیمه‌منفی وی نفوذ کرد.

برخی از صفات نسبت داده شده به کاووس در شاهنامه، تنها صفت وی نیست و اغلب شاهان شاهنامه این ویژگی‌ها را دارند و برخی از صفات، مخصوص کاووس شاه است. اشاره مختصر به هر دو دسته صفات برای روشن‌تر شدن ابعاد شخصیتی کاووس در شاهنامه ضروری است و این صفات را می‌توان به دو دسته عام [نظیر گنج‌بخشی-که مشخصه فرهنگی ایران باستان است-، میگساری و خوش‌گذرانی، و نیایش‌گری] و خاص [نظیر کم‌خردی، لشکرافروزی، و کاوش‌گری] تقسیم کرد. برخی از این صفات مثبت و اهورایی است و برخی منفی و اهریمنی. از این دیدگاه نیز می‌توان صفات کاووس شاه را با کمی اغماض، به دو دسته مثبت و منفی تقسیم کرد. در این پژوهش، ابتدا صفات مثبت کاووس، سپس صفات منفی شخصیت وی مورد ارزیابی قرار می‌-

گیرد و در پایان، در جدولی جداگانه به عام و خاص بودن این صفات مثبت و منفی اشاره می‌شود.

### صفات مثبت کاووس در شاهنامه

#### الف) فره‌مندی و حکومت بر دیو و پری:

شمار نامعینی از شهریاران و شهریارزادگان دودمان کیانی: کی قباد، کی آپویه، کاووس، کی آرش، کی شین، کی بیارش، کی سیاوش و کی خسرو از فره‌مندانند (رایشلت، ۱۳۸۶، ص ۴۲۲). و این خاص کاووس شاه نیست. اما اشاره‌ای کوتاه به آن برای معرفی جنبه مثبت و اهورایی کاووس خالی از فایده نیست.

کاووس شاه دارای گنج و فره ایزدی است، از اینرو بر دیو و پری حکومتی سلیمان-گونه دارد:

ز بس گنج و زیبایی و فره‌ی پری و دد و دام گشتش رهی  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۷)

وی هنگام رهایی از بند شاه هاموران، کاووس خورشیدفر نامیده شده است:

بیاراست کاووس خورشیدفر به دیبای رومی یکی مهد زر  
(همان، ص ۱۷۵)

به خاطر اشتباهات کاووس و رفتن به سوی مازندران، گاهی این فره ایزدی از وی دور می‌شود. در جنگ با شاه مازندران، فره ایزدی از وی دور می‌شود و کاووس از خداوند طلب بازگشت آن را دارد. (این امر خود گواه فزون‌طلبی کاووس برای جنگ نادرست به سوی مازندران نیز هست) او به خداوند می‌گوید:

مرا ده تو پیروزی و فره‌ی به من تازه کن تخت شاهنشهی  
(همان، ص ۱۶۴)

ابلیس در صدد گمراه کردن کاووس است، بنابراین فکر پرواز به آسمان را بسان نمرود در وجود وی می‌پروراند تا فرّه ایزدی از کاووس جدا شده و جنبه جاودانگی این شاه کیانی از بین برود. ابلیس می‌خواهد که:

بگرداندش سر ز یزدان پاک      فشانند بر آن فرّ زیباش خاک  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸)

داغ سیاوش، عامل بی‌پای و فر شدن کاووس از زبان گیو به کیخسرو بیان شده است که نشان دهنده مهر‌پدیری کاووس به سیاوش است:

ز کاووس، کش سال بگنجد فر      ز درد پسر، گشت بی پای و پر  
(همان، ص ۳۰۳)

جدایی فرّ ایزدی این پادشاه کیانی نیز درخور تأمل است؛ در داستان آسمان‌پیمایی کاووس، هنگامی که «فرّ کیانی» از او گرفته می‌شود، کاووس به زمین سرنگون گشته و به دریای «وئور گشه» (فراخکرت) می‌گریزد. پس نریوسنگ<sup>۱</sup> (Naryosang) - حافظ و نگدارنده و تقویت‌کننده نطفه پاکان و دلیران - وی را دنبال کرده و می‌کوشد از رسیدن فرّوشی کی خسرو بدو جلوگیری کند. اما فرّوشی کی خسرو فریاد می‌کند که ای نریوسنگ، کاووس را مکش، زیرا اگر او را بکشی، من که ویران‌کننده توران هستم به دنیا نخواهم آمد، پس از آن نریوسنگ، کاووس را به حال خود وامی‌نهد (رضی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۰۰۴). و به موجب دینکرد، فرّه کیانی به پیکر آهویی از وی بیرون شد اما خواست اورمزد چنان بود که وی تباه نشود (همان، ص ۱۰۰۵).

پروژه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مقاله‌های علمی و پژوهشی  
پایه علمی و پژوهشی

ب) نیایش گری و گریان بودن:

ب-۱) هنگام نبرد با شاه مازندران:

کاووس در روز هشتم نبرد با شاه مازندران، در برابر خداوند نیایش می‌کند:  
به هشتم، جهاندار کاووس شاه      ز سر برگرفت آن کیانی کلاه  
به پیش جهاندار گیهان‌خدای      بیامد همی بود گریان به‌پای  
(همان، ص ۱۶۴)

ب-۲) پس از غلبه بر شاه مازندران:

وی پس از غلبه بر شاه مازندران، یک هفته در برابر یزدان پاک، نیایش و شکر می‌کند:  
وز آن پس پیامد به‌جای نماز      همی‌گفت با داور پاک راز  
به یک هفته بر، پیش یزدان پاک      همی با نیایش بیمود خاک  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۶)

ب-۳) برای پیروزی رستم در برابر سهراب:

کاووس برای پیروزی رستم در برابر سهراب، دعا و نیایش می‌کند. وی به رستم می‌گوید:

بدو گفت کاووس، یزدان پاک      دل بدسگالت کند چاک‌چاک  
من امشب به پیش جهان آفرین      بمالم فراوان دو رخ بر زمین  
(همان، ص ۲۰۷)

ب-۴) برای پوزش از گناه عروج به آسمان:

هنگام سقوط در بیشه شیرچین آمل، زاری می‌کند و نیایش‌کنان از گناهان خویش پوزش می‌طلبد:

بمانده به بیشه درون زار و خوار      نیایش همی‌کرد با کردگار  
همی‌کرد پوزش ز بهر گناه      مر او را همی‌جست، هر سو سپاه  
(همان، ص ۱۷۹)

زمانی که رستم و بزرگان ایران او را در آمل می‌یابند و به ایران باز می‌گردانند، وی چهل روز در برابر آفریننده جهان نیایش می‌کند و از گناه بزرگ خویش (= به قصد دست‌یابی به عالم بالا و رسیدن به مقام الهیت) توبه می‌کند:

چهل روز، بر پیش یزدان به پای      بیمود خاک و بپرداخت جای  
همی‌ریخت از دیدگان آب زرد      همی از جهان آفرین یادکرد  
(همان، ص ۱۸۰)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، بیشترین میزان نیایش کاووس، برای پوزش از گناه پرواز به آسمان انجام شده است که نشان‌دهنده شدت گناه، و تأثر عمیق کاووس‌شاه است. همچنین، در داستان زندگی کاووس‌شاه، نیایش در برابر یزدان پاک قبل از آغاز جنگ، بسان بزم و طرب امری مرسوم به‌شمار رفته است. درباره شدت این زاری آمده است که: «کار کیکاوس بر نظام همی‌رفت، تا ابلیس او را از راه ببرد، و قصد آسمان کرد و صندوق ساخت. وزیران و سالاران او را پنددادند، فرمان‌بُرد و بر هوا رفت اندر صندوق، و از آنجا فرودافتاد و دردمند شد، و از آن کرده پشیمان شد، و جامه درشت پوشید، و بر پلاس درشت نشست و هیچ نیز نخندید و سوی آسمان ننگریست و گوشت نخورد، و مجامعت نکرد، و بسیار بگریست، بر آن کرده‌های خویش، و از آن پشیمانی خورد فراوان» (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۴۶).

### ج) گنج‌بخشی:

در زین‌الأخبار از گنج کاووس سخن آمده است که نشان‌دهنده عظمت ثروت و گنج این پادشاه کیانی است: «بهرام [گور ساسانی] مغافصه تاختن آورد، و خاقان را با همه عزیزان او اندر شکارگاه بگرفت و اسیر کرد، و شمشیر اندر سپاه او نهاد، و بسیاری بکشت، و باقی بگریختند. و پس بر اثر ایشان به ماوراءالنهر شد، و آن دیار را قهر کرد و ترکستان بگرفت، و به روزگار او گنج کیکاوس یافتند، دوگاویش زرین مرصع به جواهر، بر آخرهای سیمین بسته، و بدل کاه و علف، جواهر و مروارید ریخته پیش ایشان» (همان، ص ۷۷).

در برابر پهلوانان شاهنامه که تاج‌بخش هستند، شاهان شاهنامه، گنج‌بخش معرفی شده‌اند که در این میان نام کاووس در موارد بسیاری ذکر شده است.

کاووس، هنگام به‌تخت‌نشستن، گنج فراوانی از پدر به ارث می‌برد:

چو کاووس بگرفت گاه پدر	مر او را جهان بنده شد سر به سر
ز هر گونه‌ای گنج آگنده دید	جهان سر به سر پیش خود بنده دید

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲)



وقتی وی تصمیم به لشکرکشی به مازندران را در سر می‌پروراند، بزرگان ایران انجمنی ترتیب می‌دهند و پیکی را به سوی زال می‌فرستند تا بلکه زال، شاه را از این اقدام منصرف کند. این پیک تیزرو، مدعی است که کاووس، نابودکننده گنج نیاکان و پادشاهان گذشته است و در خطاب با زال می‌گوید:

به رنج نیاگانش از باستان      نخواهد همی بود همداستان  
همی گنج بی‌رنج بگزایدش      چرا گاه مازندران بایدش؟  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳)

شاید یکی از عوامل حمله به مازندران، همین گنج‌های بادآورده و بی‌زحمتی باشد که نصیب کاووس شاه شده است.

کاووس پس از غلبه بر شاه مازندران، در هشتمین روز، به نشانه شادی و رفع بلا در گنج‌ها را باز می‌کند:

به هشتم، در گنج‌ها کرد باز      ببخشید بر هر که بودش نیاز  
(همان، ص ۱۶۶)

وی هنگام بازگشتن به ایران زمین، و پیش از روانه کردن رستم به زابلستان، دوباره به نشانه شادی و پیروزی، پول و گنج بسیاری به مردمان می‌بخشد:

چو بر تخت بنشست پیروز و شاد      در گنج‌های کهن برگشاد  
ز هر جای، روزی دهان را بخواند      به دیوان دینار دادن نشانند  
(همانجا)

کاووس هنگام لشکرکشی رستم برای مبارزه با سهراب، گنج افشانی می‌کند که نوعی تقویت بنیه مالی سپاهیان به‌شمار می‌رود:

در گنج بگشاد و روزی بداد      سپه برنشانند و بنه برنهاد  
(همان، ص ۱۹۸)

زمانی که کاووس در بیشه شیرچین آمل سقوط می‌کند، رستم و گروهی از لشکریان، وی را نجات می‌دهند و کاووس برای کفاره گناه پرواز به آسمان (و دستیابی به خدا و عالم بالا) و نیز به نشانه سلامتی، گنج فراوانی به صورت پنهانی می‌بخشد:

پشیمان شد و درد بگزید و رنج نهاده ببخشید بسیار گنج  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰)

کاووس شاه، هنگام مراجعت سیاوش از سوی رستم و با دیدن برنایی و خرد و فر سیاوش، پس از یک هفته سور، گنج بخشی می‌کند که نشانه شادی، رفع چشم‌زخم و سپاس از یزدان است:

به یک هفته، زان‌گونه بودند شاد به هشتم، در گنج‌ها برگشاد  
(همان، ص ۲۱۸)

کاووس کیانی زمانی که سودابه به او خبر می‌دهد که سیاوش با دختر سودابه وصلت خواهد کرد، از روی شغف و شادمانی بسی گنج و گوهر می‌بخشد:

در گنج بگشاد و چندان گهر ز دیبای زربفت و زرین کمر  
(همان، ص ۲۲۴)

شادی کاووس هنگام پیروزی سیاوش در آزمایش ورگرم (=عبور از آتش)، موجب گنج بخشی می‌شود که مهر کاووس به سیاوش را می‌رساند و نوعی صدقه برای دفع بلا و گزند به حساب می‌آید:

سه روز اندر آن سور، می در کشید نبد بر در گنج، بند و کلید  
(همان، ص ۲۳۰)

از دیگر مواردی که کاووس، در گنج‌ها را می‌گشاید، هنگام حمله سیاوش به توران زمین است:

به درگاه بر، انجمن شد سپاه در گنج دینار بگشاد شاه  
(همان، ص ۲۳۲)

با توجه به موارد یادشده، می‌توان گنج بخشی‌های کاووس شاه را به این صورت بررسی و دسته‌بندی کرد:

(۱) هنگام لشکرکشی و نبرد؛

(۲) هنگام شادی، غلبه بر سختی و شنیدن خبری خوش (نوعی صدقه)؛

(۳) برای کفاره گناهان و به صورت پنهانی.

نقش سیاوش در گنج‌بخشی‌های کاووس به نحو چشمگیری احساس می‌شود و علاقه شاه به فرزند را بخوبی بیان می‌کند. پس اگر می‌بینیم که رستم، سودابه را - که عامل اساسی نابودی سیاوش است - با خنجر به دو نیم می‌کند و کاووس لب از لب نمی‌گشاید، جای تعجب ندارد.

سیاوش پس از رجعت از حرم‌سرای شاهانه، در مقام مقایسه گنج‌های کاووس با شاهان گذشته، این‌گونه می‌گوید:

ز جم و فریدون و هوشنگ‌شاه      فزونی، به گنج و به شمشیر و گاه  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۰)

که در آن، گنج و شمشیر و تخت کاووس افزون‌تر از جمشید و فریدون و هوشنگ بیان شده، که حاکی از میزان گنج‌های گسترده کاووس است.

جنبه دینی و مذهبی گنج‌بخشی‌های کاووس، به صورت صدقه یا کفاره هم قابل - تأمل و نشان‌دهنده تعهدات دینی و باورهای مذهبی کاووس‌شاه در برابر دادار پاک، و وجدان دردآلود وی است.

(د) دژ و شهرسازی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کاووس پس از رهایی از بند شاه‌هاماوران و نامه‌نوشتن برای قیصر روم و افراسیاب، دستور می‌دهد جایگاهی دارای هفت‌خانه در البرزکوه بسازند که مقدمه‌ای برای ساخت گنگ‌دژ سیاوش به‌شمار می‌رود.

دکتر جلال ستاری معتقد است که گنگ‌دژ تقلیدی است از دژی که کاووس در البرز - کوه ساخته بود و بیش از آنچه از وصف کاخ کاووس می‌آید، روایت هفت دیوار متحد‌المرکز هگمتانه (همدان) را به‌یاد می‌آورد (ستاری، ۱۳۵۰، ص ۳۳).

در مورد ساختن شهر گنگدژ و کیفیت باروهای آن آمده‌است که: «پارسیان را در اینجا افسانه‌هایی است و پندارند که دیوان به فرمان کی کاووس بوده‌اند. برخی پندارند که سلیمان داود بدیشان چنین فرموده بوده‌است. با افسانه‌های دیگری که ناشدنی است، همچون برشدن به آسمان، و ساختن شهر گنگدژ با بارویی از زر و سیم و آهن و مس، و این که آن شهر میان آسمان و زمین بوده‌است و مانند آن» (ابن مسکویه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۲). به ساختن هفت کاخ توسط کاووس بر فراز البرز کوه در دینکرت نیز اشاره شده‌است؛ یک زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو آبگینه‌ای (ماهیار نوآبی، ۱۳۵۵، کتاب ۹، بخش ۲۱، بندهای ۶-۴، و نیز هینلز، ۱۳۸۵، ص ۳۲۶). که با هفت اختران پهلوی می‌زند:

یکی خانه کرد اندر البرز کوه      که دیو، اندر آن رنج‌ها، شد ستوه  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۷)

ساختن کشمیر را نیز به کاووس نسبت داده‌اند: «گویند کشمیر را کی قاوس (کاووس) یکی از پادشاهان طبقه دوم ایران ساخته‌است و دو بخش داخلی و خارجی دارد. بخش داخلی هفت هزار واندی و بخش خارجی نیز بیش از یک صد هزار دیه دارد. همه این سرزمین‌ها، سردسیر و در اقلیم سوم است» (دمشقی، ۱۳۵۷، ص ۲۸۴، و نیز مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۲۸).

ساختن شهر «کیکرد» و هفت شهر دیگر به علاوه سمرقند نیز از جمله کارهای کاووس کیانی قلمداد شده‌است: «چون کاوس به پادشاهی بنشست هفت کشور بگرفت. همه پادشاهان آن روی زمین، زیر فرمان او بودند، و سیرت‌های نیکوگرفت، و با مردمان معامله کرد، و نیکو رفت، و رسم‌های نیکو آورد، و شهری بنا کرد از روی مشرق و آن را کیکرد نام کرد، و هفت شهر دیگر بنا کرد، و سمرقند را او بنا کرد» (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۴۴).

در خصوص بناسازی کاووس آمده‌است که: «[کاووس] در زمین بابل بنایی عظیم بلند فرمود و آن بنا تلّ عَقْرُوف است و قومی گفته‌اند کی آن بنا از بهر آن کرد تا آن جا

بر تخت نشیند کی چهار عقاب آن را برداشتند و بر هوا بردند. بعضی گویند که به نظاره آسمان می‌رود... اما این تلّ عقرقوف او کرده‌است و آن را صرح گویند و عرب هر کجا کی بلندی باشد آن را صرح گویند» (ابن بلخی، ۱۳۸۵، صص ۱-۴۰، و نیز حمدالله مستوفی، ۱۳۶۱، ص. ۸۸)

همچنین ساختن سرزمین عراق را که شصت روستا داشته‌است، به کاووس نسبت می‌دهند: «عراق را به سبب پستی آن از دیگر سرزمین‌های تازیان عراق خوانده‌اند. تازیان، عراق را اسفل می‌خوانند. مرز طولی عراق از حدیثه موصل آغاز می‌شود و تا عبّادان در شرق دجله از میان آب می‌گذرد و همه آن یک صد و بیست فرسنگ‌است. مرز عرضی آن از حلوان جبال تا قادسیه‌است که به عذیب می‌پیوندد و همه آن هشتاد فرسنگ است. این سرزمین سواد نیز خوانده می‌شود، به‌گاه قدرت ایرانیان به دوازده- پارچه‌آبادی بخش شده بود که شصت روستا را شامل می‌گردید و دیه‌ها و آب و ملک‌ها در آن بود. گویند: عراق، طیسفون و عتیقه نیز خوانده می‌شود. سازنده آن کی کاووس پسر کی قباد جبار بود و ایوان (مداین) در آن جای داشت» (دمشقی، ۱۳۵۷، صص ۲۹۲).

دلیل ساختن این کاخ نمرودگونه در بابل، آگاهی از راز آسمان دانسته شده‌است که سرانجام با عذاب الهی ویران شده‌است: «گویند کی کاووس پیروزمند و نیک‌روز بود و بر اثر پیروزی و نیک‌روزی که خداوند نصیب او کرده بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل است بناکرد و بر آن صعودکرد. خداوند بر او خشمگین شد و او را ترک کرد تا آن رفعت و بلندی مقامش فروکاست و ناتوان شد و خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا قصر او را با تازیانه‌ای آتش‌زد و آن را قطعه‌قطعه کرد و ویران کرد» (ابن-قیسرانی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۵۰۵؛ منهاج‌سراج، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۴۲).

رابطه بین شیاطین و کاووس و شهرسازی شیاطین برای این پادشاه خودکامه این‌گونه ذکر شده‌است: «گویند شیطان‌ها مطیع کیکاووس بودند و به پندار مطلعان اخبار سلف، شیطان‌ها به فرمان سلیمان پسر داود اطاعت وی می‌کردند و کیکاووس فرمان داد تا شهری برای وی ساختند و آن را کیدر و به قولی قیقدور نام کرد و طول شهر چنان که

گفته‌اند هشتصد فرسنگ بود و بگفت تا حصارى از سرب و حصارى از شنبه و حصارى از مس و حصارى از سفال و حصارى از نقره و حصارى از طلا به دور شهر برآرند و شیطان‌ها شهر را با همه چهار پا و خزینه و مال و مردم میان آسمان و زمین می‌بردند» (طبری، ج ۲، ص ۴۲۴؛ بلعمی، ۱۳۸۸، صص ۲-۴۲۱).

ابن اثیر شهری را که کاووس ساخته‌است، این‌گونه توصیف می‌کند: «ایرانیان عقیده- دارند که اهریمنان رام کیکاووس بوده‌اند. و این پادشاه شهری ساخته که به پندار ایشان سیصد فرسنگ دراز داشته و گرداگرد آن دیواری از روی، دیواری از مس و دیواری از نقره بوده‌است. اهریمنان، این شهر را در میان زمین و آسمان و آن چه میان زمین و آسمان است، حرکت می‌داده‌اند» (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۷۸).

#### ه) کاوش‌گری و قضاوت‌مندی (در خصوص تهمت سودابه به سیاوش):

زمانی که سودابه، به سیاوش تهمت خیانت می‌بندد، شهریار ایران شروع به جستجو می‌کند:

پر اندیشه شد ز آن سخن شهریار سخن کرد هر گونه را خواستار

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵)

وی هنگام قضاوت درباره تهمت سودابه به سیاوش هر دو طرف دعوی را در نهان احضار می‌کند و در امر قضاوت دقیق‌است و شتاب را جایز نمی‌داند:

بر این کار بر، نیست جای شتاب که تنگی دل آرد خرد را به خواب

(همان، ص ۲۲۵)

کاووس شاه حتی هنگام بازجویی از متهمین، به بررسی شواهد نیز اقدام می‌ورزد که در مورد قضاوت صحیح و اصولی حائز اهمیت است. وی، هم تن سیاوش و هم پیکر سودابه را می‌بوید:

بدان بازجستن، همی چاره جُست ببویید دست سیاوش، نخست

بر و بازو و سرو بالای او سراسر ببویید هر جای او

ز سودابه بوی می و مشک ناب همی یافت کاووس بوی گلاب

ندید از سیاوش بدان‌گونه بوی نشان پسودن نبود اندر اوی

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵)

بدگمانی کاووس بر دو کودک مرده‌ای که سودابه تظاهر به سقط آنها می‌کند، باعث می‌شود که کاووس از اخترشناسان مدد گیرد:

از آن پس نگه‌کرد کاووس شاه کسی را که کردی به اختر نگاه

(همان، ص ۲۲۷)

کاووس، پس از یافتن زن دیوسیرتی که دو فرزندش را افکنده‌است، دوباره شروع به بازپرسی و اعتراف‌گیری می‌نماید؛ هم با ملایمت و هم با خشونت؛ هم با وعده و هم با وعید. این امر نشانه اهمیت جستجوی مظنون و شنیدن سخنان وی است که کاووس به آن دست می‌یازد:

بخوبی بپرسید و کردش امید بسی روز را داد نیزش نوید

وز آن پس به خواری و زخم و به بند پردخت از او شهریار بلند

(همان، ص ۲۲۷)

سرانجام دل بدگمان کاووس بر آن می‌شود که درباره پرونده سودابه و سیاوش، موبدان بخرد را از اطراف و اکناف فرا بخواند و با آنان مشورت کند:

ز پهلوی، همه موبدان را بخواند ز سودابه، چندی سخن‌ها براند

(همان، ص ۲۲۸)

در جمع بندی مطالب مربوط به قضاوت کاووس‌شاه، می‌توان به لایه‌های زیرین قضاوت منطقی و بخردانه وی اشاره کرد:

(۱) عدم شتاب در قضاوت؛

(۲) بررسی عوامل جرم؛

(۳) بازجویی نهانی دو طرف دعوی و مظنون پرونده.

(و) مدّعی شجاعتی چون شیر:

کاووس خود را در مقابل افراسیاب تورانی، شیرپنجه (=دلاور و شجاع) می‌داند:  
پلنگ ژیان گرچه باشد دلیر نیارد شدن پیش چنگال شیر  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۶)  
به عبارتی دیگر، از نظر کاووس، افراسیاب چون پلنگی است که قدرت مقابله با شیرپنجه‌ای چون کاووس را ندارد.

البته شجاعت کاووس به عنوان خصلتی مثبت، دارای اهمّیت چندانی نیست، چون از جانب خودش ادّعا شده‌است. اما برای هرچه بهتر روشن کردن ابعاد شخصیتی کاووس و توصیف او از زبان خودش خالی از فایده نیست. ناگفته نماند که وی در جنگ مازندران، قدرت خطرپذیری خود را نشان داده‌است ولی باز هم نمی‌توان این کار نابخردانه را دلیلی جدّی برای اثبات شجاعت وی تلقّی کرد چون شکست خورده، در دست دشمن اسیر می‌شود. در جنگ هاماوران نیز اوضاع به همین منوال است.

صفات منفی کاووس در شاهنامه

(ز) پندناپذیری، خودکامگی و بی‌تجربگی:

ز-۱) عدم توجه به پندهای زال، و خودکامه و بی‌تجربه خوانده شدن کاووس از سوی وی:

زال در خطاب با پیک بزرگان ایران، شاه کیانی را خودکامه و بی‌تجربه می‌داند:  
همی‌گفت: کاووس، خودکامه‌مرد نه گرم‌آزموده، ز گیتی، نه سرد  
(همان، ص ۱۴۳)

زال خردمند، در خطاب با نامداران و بزرگان ایران، وی را بی‌تجربه و پندناپذیر می‌داند که دلیل آن کم‌سن و سال بودن کاووس شاه آورده شده‌است:

ابا نامداران چنین گفت زال که هر کس که او را نفرسود سال همه پند پیرانش آید به یاد از آن پس، دهد چرخ گردانش داد  
(همان، ص ۱۴۴)



زال، خردمندانه پیشگویی می‌کند که کاووس به پندهای او وقعی نمی‌نهد. وی در خطاب با پیک بزرگان ایرانی که قصد منصرف کردن کاووس از تاخت و تاز به مازندران را دارند، می‌گوید:

نباشد شگفت ار به من نگرود شوم خسته، گر پند من نشنود

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳)

زال معتقد است که کاووس پند وی را نمی‌پذیرد، پس در خطاب با بزرگان ایران پیشگویی می‌کند که اگر کاووس از پند و خرد دوری‌گزیند، پشیمانی نصیبش می‌شود؛ گویا پیشاپیش می‌داند که نصیحت گرمش در آهن سرد وجود کاووس اثر نخواهد کرد. اما معتقد است که پند را باید گفت زیرا کاووس از آن بی‌نیاز نیست و سرانجام متنبه خواهد شد:

نشاید که گیریم از او پند باز کزین پند ما نیست خود بی نیاز

ز پند و خرد گر بگردد سرش پشیمانی آید ز گیتی برش

(همان، ص ۱۴۴)<sup>۲</sup>

زال در گفتگوی مستقیم با کاووس به او متذکر می‌شود که حمله به مازندران کار خردمندانه‌ای نیست اما کاووس شاه سخن او را نمی‌پذیرد. زال به طور مستقیم به وی می‌گوید که در فرجام، از حمله به مازندران پشیمان خواهد شد:

همیشه جهان بر تو فرخنده باد مبادا که پند من آیدت یاد

پشیمان مبادی، ز کردار خویش به تو باد روشن، دل و دین و کیش

(همان، ص ۱۴۵)

در موارد یاد شده، زال به صورت پیری خردمند و فرزانه ظاهر می‌شود که نقش راهبری، ارشاد و نصیحت کاووس را به عهده دارد ولی افسوس که کاووس خودکامه و پندناپذیر، گوش‌کشیده است و به این نصایح اعتنایی نمی‌کند و با بی‌تجربگی کار خود را دنبال می‌کند.<sup>۳</sup>

ز-۲) عدم توجه به پند سودابه:

جالب این جاست که کاووس حتی پند سودابه را هم نمی‌پذیرد و در مهمانی شاه  
هاماوران شرکت می‌کند و اسیر می‌شود:

به کاووس کی گفت کاین رای نیست تو را خود به هاماوران جای نیست

تو را بی بهانه، به چنگ آورند نباید که با سور چنگ آورند

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۱)

هم زال و هم سودابه پیشگویی‌هایی دربارهٔ کاووس می‌کنند که سرانجام درست به  
وقوع می‌پیوندد و علت آن، پندناپذیری، خودکامگی و بی‌تجربگی کاووس شاه‌است و  
بخوبی عدم درایت و کفایت این شاه کیانی را -که جوان و بی‌تجربه است- نشان می-  
دهد.

تنها در یک مورد کاووس، شاه دانش‌پذیر نامیده شده‌است، آن هم زمانی است که  
رستم دیو سپید را می‌کشد. به نظر می‌رسد که این مخاطبه از سوی رستم به کاووس  
شاه، تنها و تنها نوعی تعریض پنهان است، وگرنه بر کسی پوشیده نیست که شاهی که  
خودسرانه به مازندران حمله کند، نمی‌تواند دانش‌پذیر و پندنیوش باشد. رستم به  
کاووس می‌گوید:

چنین گفت کای شاه دانش‌پذیر به مرگ بداندیش، رامش پذیر

(همان، ص ۱۵۹)

ح) لشکرافروزی، کشتار و غارت‌گری:

رفتن کاووس به مازندران این‌گونه توصیف شده‌است:

همی رفت کاووس لشکرافروز بزد گاه، بر پیش کوه اسپروز

(همان، ص ۱۴۶)

او به خاطر فزون‌طلبی و خودکامگی، به مازنداران حمله می‌برد و قصد دفاع از سرزمین در میان نیست. وی به گیو می‌گوید که با لشکری گزین و جنگی، به شهر مازندران یورش‌ببرد و همه را بکشد و همه چیز را نابود کند:

هر آن کس که بینی ز پیر و جوان      تنی کن که او را نباشد روان  
وز او هر چه آباد بینی بسوز      شب‌آور به جایی که باشی به روز  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶)

شاه مازندران، سپاه کاووس را غارت‌گر می‌داند و سنجه را با خبر غارتگری کاووس به سوی دیوسپید روانه می‌کند:

بگوش که آمد به مازندران      به غارت از ایران سپاهی گران  
(همان، ص ۱۴۷)

سپاه کاووس پس از غلبه بر مازندران، بی‌رحمانه همه را از دم تیغ می‌گذرانند:  
برفتند یکسر به فرمان کی      چو آتش که برخیزد از خشک نی  
ز شمشیر تیز، آتش افروختند      همه شهر، یکسر همی سوختند  
(همان، ص ۱۵۹)

اما به کشتارهای دیگری از جانب کاووس در متون پهلوی اشاره شده است. در **گزیده‌های زادسپرم** آمده است که اهوره‌مزدا برای نشانه‌گذاری مرز ایران و توران، گاو بزرگی را آفرید تا هنگام درگیری‌های دو قوم، مرز میان سرزمین‌های آنان باز شناخته شود. کاووس برای تصاحب بخشی از خاک توران (حاکمی از آذری و وی)، آن گاو را به دستیاری «سریت» (Srit) - پهلوانی درشت اندام و نیرومند - کشت که گناهی بزرگ به‌شمار می‌رود. کاووس علاوه بر این، آن چنان که در **دینکرت** آمده است، **آوشسَر**، وزیر خود را نیز می‌کشد و مرتکب گناهی بزرگ می‌شود (دوستخواه، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۰۲۹؛ و یاحقی، ۱۳۸۶، ص ۶۵۶؛ و نیز رک. بهار، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۵ و صص ۴-۲۴۳). همان‌طور که مشاهده می‌شود، چهره کاووس، در متون پهلوی نیز، چهره‌ای خونریز و گناهکار ترسیم شده است که به منفی بودن شخصیت وی در این گونه نوشته‌ها اشاره دارد.

کاووس پس از سلطنت، دست به کشتار عدهٔ زیادی از بزرگان کشور می‌زند: «پس از کی کوات، کی کاووس پور کی بنه پور کی کوات پادشاه شد. وی بر دشمنان خویش سخت گرفت و از بزرگان کشور که از کارشان خشنود نبود بسیار بکشت و در بلخ بماند» (ابن مسکویه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۰).

«گویند روزی که کی کاووس به پادشاهی رسید گفت: «خدا این زمین و مخلوق آن را به ما داد که در کار اطاعت وی بکوشیم.» وی گروهی از بزرگان اطراف قلمرو خویش را بکشت و کشور و رعیت را از دست اندازی دشمنان اطراف مصون داشت» (طبری، ج ۲، ص ۴۲۱).

#### ط) تندخویی و دمدمی مزاج بودن، کینه‌جویی و عهدشکنی:

کاووس از دیر آمدن رستم برای مبارزه با سهراب بسیار خشمگین می‌شود:

خود از جای برخاست کاووس کی برافروخت، بر سان آتش ز نی

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۶)

تهمتن برآشففت با شه‌ریار که چندین مدار آتش اندر کنار

همه کارت از یکدگر بدتر است ترا شه‌ریاری نه اندر خور است

(همانجا)

چو خشم آورم شاه کاووس کیست چرا دست یازد به من طوس کیست

(همانجا)

کاووس در معذرت خواهی از رستم، خود را تندگوهر می‌داند و این تندمزاجی را به

جبر ایزدی منوط می‌داند:

که تندی مرا گوهر است و سرشت چنان رُست باید که یزدان بکشت

(همان، ص ۱۹۸)

پس از آن، علت دیگر تندخویی خود را در دیر آمدن رستم بیان می‌دارد:

بدین چاره جُستن، تو را خواستم چو دیر آمدی، تندی آراستم

(همانجا)

موبد خردمند پس از نبردهای کاووس در مازندران و هاماوران، او را از جنگ با افراسیاب برحذر می‌دارد. موبد دانا می‌گوید که کاووس در این نبردها با تیزی و خشم باعث نابودی سلطنت شده‌است:

دو بار این سر نامورگاه خویش سپردی به تیزی به بدخواه خویش

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۱)

کینه‌جویی کاووس تا جایی است که بعدها چون رستم با وی به درشتی سخن گفته‌است، از دادن سریع نوشدارو به گودرز برای درمان سهراب خودداری می‌کند و از گذشته سخن می‌گوید. گویا نوعی عقده ناخودآگاه روانی در وجود کاووس ایجاد شده است که ناخواسته وی را به سوی کینه‌جویی می‌کشاند:

شنیدی که او گفت کاووس کیست؟ گر او شهریار است، پس توس کیست؟

(همان، ص ۲۱۲)

جالب است که کاووس خودش را کینه‌جو نمی‌داند. زمانی که رستم پس از مرگ سهراب، از کاووس می‌خواهد که دیگر دست از جنگ با تورانیان بردارد، این شاه خیره‌سر با سیاست و زرنگی به رستم می‌گوید:

گر ایشان به من چند بد کرده‌اند و اگر دود از ایران برآورده‌اند

دل من ز درد تو شد پر ز درد نخواهم از ایشان همی یاد کرد

(همان، ص ۲۱۴)

به عبارتی، کاووس شاه وانمود می‌کند که کینه تورانیان را، به خاطر درد کشته‌شدن سهراب به باد فراموشی می‌سپارد، در صورتی که پیش‌تر از این از دادن نوشدارو به سهراب خسته‌پهلوی خودداری کرده بود.

حتی افراسیاب، دشمن دیرینه ایران و ایرانیان، در پاسخ نامه سیاوش، از تند و تیز بودن کاووس با سیاوش اظهار غم می‌کند:

غمی شد دلم ز آن که شاه جهان چنین تیز شد با تو اندر نهان

(همان، ص ۲۴۷)

افراسیاب پس از آمدن زنگه شاوران، پیک سیاوش، در خطاب با پیران ویسه از بدخویی کاووس سخن می‌گوید:

ز کاووس وز خام‌گفتار او      ز خوی بد و رای و پیگار او

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۶)

این تندخویی تا آنجاست که بزرگان لشکر پس از خشم کاووس بر رستم، از گودرز می‌خواهند که برای شفاعت با شاه سخن گوید. بزرگان لشکر هنگام سخن با گودرز، کاووس را با صراحت کلامی عجیب، شاه دیوانه می‌نامند:

به نزدیک این شاه دیوانه رو      وز این در، سخن یاد کن نو به نو

(همان، ص ۱۹۶)

تهدمتن پس از شنیدن خبر کشته‌شدن سیاوش، با لحنی غضب‌آلود و باورنکردنی، کاووس را بدخومی‌داند و عشق کور شاه به سودابه و بدخویی‌اش را از یک‌سو باعث دور شدن منش خسروانه، و از دیگر سو باعث مرگ مظلومانه سیاوش می‌داند:

بدو گفت خوی بد ای شهریار      پراگندی و تخمت آمد به بار

تورا مهر سودابه و بدخوی      ز سر برگرفت افسر خسروی

(همان، ص ۲۸۸)

کاووس از سیاوش می‌خواهد که در نبرد با تورانیان شتاب‌نکند و گامی جلوتر نهد، ولی پس از صلح سیاوش با تورانیان، آن چنان سست عهد است که خواستار پیمان‌شکنی سیاوش با افراسیاب می‌گردد. در حقیقت، عهدشکنی کاووس از دمدمی-مزاج بودن وی نیز خبر می‌دهد:

بفرمایم کاشتی کن بلند      به بند گران، پای ترکان ببند

(همان، ص ۲۴۱)

درباره این پیمان‌شکنی ابن‌اثیر این‌گونه می‌نویسد: «کیکاوس که نامه را خواند، بدو نوشت و فرمان داد که پیمان صلح را برهم زند و با افراسیاب به پیکار پردازد. سیاوش این پیمان‌شکنی را کاری زشت دانست و از آن بیزارى جست و فرمان پدر خود را به

کار نبست و دریافت که این هم از کینه‌توزی‌های زن پدر اوست که پیش پدرش صلح او با افراسیاب را نکوهیده‌است» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۷۶).

عدم ثبات شخصیت کاووس، از عهدشکنی و نیز فزون‌طلبی وی بخوبی نمایان می‌شود که در آن‌واحد هم به صلح، و هم به جنگ متمایل است. شاید ریشه این امر، در کشمکش بین فرّه ایزدی و خوی اهریمنی درون کاووس نهفته باشد.

در اوستا لزوم پایبندی به پیمان، چه با خوب کرداران و چه بدکرداران مورد سفارش قرار گرفته‌است: «مبادا که پیمان بشکنی: نه آن [پیمان] که با یک دُرُوند بسته‌ای و نه آن [پیمان] که با یک آشون بسته‌ای؛ چه، [پیمان] با هردوان درست‌است؛ خواه با دُرُوند، خواه با آشون» (دوستخواه، ۱۳۸۹، ج ۱، مهریشت، کرده یکم، بند ۲، ص ۳۵۳).

#### ی) عامل رنج رستم، سیاوش و بسیاری از بزرگان و پهلوانان:

رستم در هنگام تاختن سهراب بر لشکر کاووس، از شهریار ایران گله‌می‌کند و به توس که پیغام‌گزار کاووس است، می‌گوید:

بدو گفت رستم که هر شهریار که کردی مرا ناگهان خواستار گهی گنج بودی، گهی ساز بزم ندیدم ز کاووس جز رنج رزم (فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۴)

سیاوش نیز پس از شنیدن پاسخ نامه از جانب کاووس، به رنج و آزار کاووس بر دل خویش اشاره می‌کند:

پسندش نیامد همی کار من بکوشد به رنج و به آزار من (همان، ص ۲۴۴)

کاووس، چونان پادشاهی ملامت‌پسند است که مورد نکوهش رستم و سیاوش قرار می‌گیرد. چند مورد از دردهایی که کاووس برای رستم ایجاد کرده، عبارت‌است از: ماجرای دیو سپید در مازندران، اسیر شدن در هاماوران، جنگ رستم و سهراب، و تندخویی با رستم (شمیسا، ۱۳۸۶، ص ۵۲۳).

### ک) تحت تأثیر دیوان:

نفوذ دیوان بر وجود کاووس در دو جای شاهنامه به صراحت به چشم می‌خورد:

ک-۱) دیو در قالب رامشگری خوش‌نواز:

راه نفوذ در شاه ایران توسط دیوزاده‌ای رامشگر و برای حمله به مازندران انجام-

پذیرفته است:

چو رامشگری، دیوزی پرده دار پیامد که خواهد بر شاه بار

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲)

این دیوزاده که بسان رامشگر در حضور کاووس سخن می‌گوید، توسط بیک ایرانیان

(از جانب بزرگان ایران به سوی زال)، آهرمن نامیده شده است:

یکی شاه را بر دل اندیشه‌خاست بیچیدش آهرمن از راه راست

(همان، ص ۱۴۳)

در خصوص ماهیت این رامشگر آمده است که: «رامشگر سرودخوان و بربط‌نوازی که

در شاهنامه، در جامه‌ای بیگانه به دربار کی کاووس می‌آید و با خواندن سرود مازندران، دل شاه را می‌فریبد از گوسانان دوره‌گرد [= لوری] است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲، ص ۲۴).

در جایی دیگر، رامشگر مازندرانی، دیوی پنداشته شده است که در ریخت و روی

رامشگری جوان و چربدست، با نوازندگانی دیگر به نزد کاووس راه می‌یابد. البته به

جای مازندران، از یمن سخن به میان آمده است (ثعالبی، ۱۹۶۳ م، ص ۱۵۶).

نویسنده‌ای، به تغییر شکل دیوان زشت‌رو و سنگدل اشاره کرده است. وی، هم

رامشگر مازندرانی و هم مرد آراسته‌ی مکاری را که به صورت رایزن بر کاووس جلوه-

می‌کند، دیو می‌داند و اشاره‌ای به گوسان بودن رامشگر مازندرانی نکرده است (حسن

پورآلاشتی، ۱۳۸۵، ص ۲۴). به نظر می‌رسد که این رامشگر مازندرانی، به طور کلی

دیوزاده‌ای است که با تغییر قیافه، خود را به صورت مردی رامشگر در برابر کاووس

عرضه می‌کند.



ک-۲) دیو در قالب غلامی نیکو و خوش‌سخن:

ابلیس روزی انجمنی دور از شاه برپا می‌کند و به دیوان حاضر می‌گوید که چه کسی می‌تواند کاووس را که باعث رنج و سختی دیوان شده است، از راه راست منحرف کند. دیوی زشت خو این دعوت را اجابت می‌کند و در قالب غلامی نیکو و خوش‌سخن بر کاووس حاضر می‌شود. این دیو، سرانجام فکر پرواز به آسمان را در سر این شاه کیانی می‌پروراند:

یکی دیو دژخیم برپای خاست      چنین گفت کاین چرب‌دستی مراست  
غلامی بیاراست از خویش‌تن      سخن‌گوی و شایسته‌انجمن  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸)

آنگونه که مشاهده می‌شود، دیوان پتیاره به صورت رامشگر و خدمتکار در وجود کاووس رخنه کرده‌اند. به عبارتی دیگر، ابلیس چون بخت کاووس را در زمین توسط رامشگری خوش‌نواز، به رمز تیرگی کشانده است، بنای نابودی آن را در نهان توسط غلامی خوش‌سخن پایه‌ریزی می‌کند. دو عامل دل (رامشگری) و زبان (سخنوری) تأثیر بر خرد) در نفوذ به لایه‌های درونی شخصیت کاووس توسط نیروهای اهریمنی آماج حمله قرار گرفته که جالب توجه است. گویا این بدنهادان بدکردار، در بیشتر موارد از راه زبان و دل بر جان آدمیان نگون‌بخت می‌تازند.

این طور به نظر می‌رسد که کار این دو دیو، ضعیف کردن پایه‌های حکومتی کاووس، از بین بردن فرّه ایزدی، و شکستن جنبه جاودانگی وی است. سقوط کاووس پس از عروج به آسمان در بیشه آمل، عامل دوری از فرّه ایزدی و میرا شدن وی ذکر شده است (هینلز، ۱۳۸۵، صص ۷-۳۲۶).

بر مبنای متن‌های پهلوی، کی کاووس نیز همچون فریدون و جم بی‌مرگ آفریده‌شده بود. اما دیوان برای این که مرگ را بر او مستولی‌کنند، دیو خشم را به یاری می‌گیرند و او را می‌فریبند و بر فرمانروایی هفت کشور مغرورش می‌کنند و آرزوی عروج به

آسمان را در دل او زنده می‌سازند تا جنبه نامیرایی او از میان برود (آموزگار، ۱۳۸۷، ص ۶۷).

این مطلب در **دینکرت** به تفصیل آمده است و علت دشمنی دیو خشم با کاووس، به خاطر ساختن هفت کاخ بر فراز البرز کوه بیان شده است که پس از ساخته شدن آن، مردمی که از پیری نیرویشان تباه شده بود، خود را به کاخ او می‌رساندند و دوباره جوان می‌شدند. از اینرو دیو خشم نزد کاووس آمد و پادشاهی بزرگی را که کاووس بر هفت کشور داشت، در چشم وی خوار کرد و او را به شهریاری آسمان و پایگاه امشاسپندان بفریفت (ماهیار نوایی، ۱۳۵۵، کتاب ۹، بخش ۲۱، بندهای ۸-۴).

به نظر می‌رسد که دیو خشم، در نیمه تاریک وجود کاووس نفوذ، و او را از جاودانگی دور کرده است. اگر بنا باشد این دو دیو را که در شاهنامه به سراغ کاووس آمده‌اند، با دیوان آیین زردشتی بسنجیم، می‌توان از دیو آژ (فزون‌طلبی کاووس)، دیو استو- ویداتو (دیو مرگ و نیستی)، دیو پشیتیش (دیو دشمنی و خودرایی)، دیو خوت- دژاگه (دیو خوددوستی و خودکامگی)، دیو فریفتار و نیز دیو کسویش (دیو فریب) نام برد (برای آگاهی درباره دیوان و ماهیت آنها در آیین زرتشتی رک. عیوضی، ۱۳۴۵، و نیز طباطبایی، ۱۳۴۳).

در ادامه سخن، دوباره به دیو بودن این غلام خوش خط و خال اشاره می‌شود:

دل شاه از آن دیو بی‌راه شد روانش ز اندیشه کوتاه‌شد  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸)

درباره نفوذ ابلیس در وجود کاووس در **طبقات ناصری** مطلب به گونه‌ای دیگر آمده است: «کیکاوس به سلیمان علیه السلام ایمان آورده بود، و از او خواست تا دیوان را فرمان‌بردار او کرده‌بود و به جهت کیکاوس کوشک‌ها و شهرها ساخته‌بودند. چون مدتی از ملک او بگذشت، ابلیس راه او بزد، و او را در ضلالت انداخت» (منهاج سراج، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۴۲).

جدای از مطالب یاد شده، ابن بلخی گفته‌است که بنا به روایتی سودابه نیز جادو بوده‌است (ابن بلخی، ۱۳۸۵، ص ۴۱). و در تجارب الأمم، سودابه از سوی ایرانیان زنی افسونگر معرفی شده‌است که سیاوش را افسون کرده بوده است (ابن مسکویه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۱). که می‌تواند به نفوذ دیوان در زندگی و وجود کاووس اشاره‌ای مضاعف داشته‌باشد.

### ل) فزون‌طلبی و برتری‌خواهی:

ل-۱) از زبان زال:

زال، علت حمله کاووس به مازندران را به طور صریح در فزون‌طلبی کاووس می‌داند و به شاه کیانی می‌گوید:

تو از خون چندین سر نامدار ز بهر فزونی، درختی مکار  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵)

ل-۲) از زبان دیو سپید:

حتی دیو سپید نیز فزون‌خواهی کاووس را (که اسپر شده‌است) به او متذکر می‌شود و او را بی‌بر و برتری‌جوینده می‌خواند. پس از هفته‌ای اسارت و نابینایی، دیو سپید به کاووس می‌گوید:

به هشتم بغرید دیو سپید که ای شاه بی‌بر، به کردار بید  
همی برتری را پیاراستی چرا گاه مازندران خواستی؟  
(همان، ص ۱۴۷)

م) کم‌خردی، بی‌مغزی و بیهوده‌رایی:

م-۱) از زبان پیک کاووس به سوی زال:

هنگامی که کاووس در مازندران اسیر می‌شود، پیکی به جانب زال می‌فرستد و دلیل اسارت خود را کم‌دانشی خویشتن ذکر می‌کند؛ آری، سرانجام کسی که پنندهای

خردمندانی چون زال را مبنی بر نرفتن به مازندران نشنیده بگیرد، گزند دیدن است. کاووس به گاه اسارت بر خویش نهیب می زند که:  
نرفتم به گفتار تو، هوشمند ز کم دانشی بر من آمد گزند  
(همان، ص ۱۴۸)

م-۲) از زبان گودرز به کاووس:

گودرز فرزانه و کهن سال، زمانی که کاووس را درآمل می یابد، وی را به طور صریح و بی پرده، بیهوده رای خطاب می کند:

بدو گفت گودرز، بیمارستان تو را جای زیباتر از شارستان  
به دشمن دهی هر زمان جای خویش نگویی به کس بیهده رای خویش  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹)

گودرز، چون درمی یابد که کاووس، هنگام لشکرکشی به سوی سهراب، دل رستم را آزرده است، کاووس را کم خرد می خواند:  
کسی را که جنگی چو رستم بود بیبازارد او را خرد کم بود  
(همان، ص ۱۹۷)

م-۳) از زبان بزرگان ایران به رستم:

بزرگان ایران برآند تا میان کاووس و رستم شفاعت کنند. آن ها نزد رستم آمده و کاووس را بی مغز معرفی می کنند:

تو دانی که کاووس را مغز نیست به تیزی، سخن گفتنش نغز نیست  
(همان، ص ۱۹۷)

م-۴) از زبان افراسیاب به پیران ویسه:

افراسیاب هنگام واگویی سخنان دل به پیران ویسه، از دست کاووس می نالد که کم-خردی و تندخویی این شاه کیانی، موجبات آزار سیاوش را فراهم ساخته است:  
از آن پس به پیران چنین گفت رد که کاووس تند است و اندک خرد  
(همان، ص ۲۵۱)

شمیسا نیز به کم‌خردی و تندخویی کاووس اشارتی مختصر نموده‌است (شمیسا، ۱۳۸۶، ص ۵۲۳). استاد مینوی نیز به سبک‌مغزی کاووس اشاره کرده، اما از جزئیات آن سخنی نگفته است (مینوی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۸).

م-۵) در انجمن نهانی بزرگان ایران:

بزرگان ایران در انجمنی نهانی، کاووس شاه را کم‌دانش‌تر از فریدون و کم‌قدرت‌تر از جمشید می‌دانند که نشانه نداشتن جایگاهی سزاوار و برازنده شاهی برای کاووس به شمار می‌رود. ماجرا از آنجا شروع می‌شود که کاووس پس از گوش سپردن به رامشگر مازندرانی، خود را برتر از جمشید و ضحاک و کی‌قباد می‌داند و آهنگ مازندران می‌کند:

من، از جمّ و ضحاک و از کی‌قباد  
فزونم به بخت و به فرّ و به داد  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲)

ولی بزرگان ایران دیگرگونه می‌اندیشند و معتقدند که رفتن به سوی سرزمین مازندران، نشانه بلاهت و کم‌خردی است، چون حتی جمشید با آن همه قدرتش و فریدون با آن همه دانش و افسونش به آن دست نیازیده‌اند:

که جمشید با فرّ و انگشتری  
به فرمان او دیو و مرغ و پری  
ز مازندران یاد هرگز نکرد  
نجست از دلیران دیوان نبرد  
فریدون پر دانش و پر فسون  
همین را روانش نبد رهنمون  
(همان، ص ۱۴۳)

این که بزرگان ایران، کاووس را دارای قدرتی کمتر از جمشید می‌دانند، تعریضی سخت‌نیشدار به شمار می‌آید و نشانه ناتوانی و کم‌قدرتی کاووس است، چون واژه اوستایی «کاووس»، به معنای پادشاه توانا معنا شده‌است (در خصوص معنای این واژه، رک. پورداود، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۳۵).

ن) اهل سفر و ماجراجویی:

سفرهای کاووس عموماً نابخردانه، و برای کشورگشایی، تفریح و فزون‌طلبی انجام شده‌است. نام مکان‌های مهمی که کاووس کیانی بدان سفر کرده‌است، عبارتند از:

ن-۱) مازندران:

چو شب روز شد، شاه و جنگاوران نهادند سر سوی مازندران  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶)

ن-۲) توران و چین و مکران زمین:

از ایران، بشد تا به توران و چین گذر کرد از آن پس به مکران زمین  
(همان، ص ۱۶۷)

ن-۳) کوه قاف و باختر زمین:

چو آمد بر شهر مکران گذر سوی کوه قاف آمد و باختر  
(همان، ص ۱۶۸)

ن-۴) بربرستان:

چنین هم گرازان به بربر شدند جهانجوی با تخت و افسر شدند  
(همان، ص ۱۶۷)

ن-۵) مصر و بربرستان و دریای زره:

به دست چپش مصر و بربر به راست زره در میانه، بر آن سو که خواست  
به پیش اندرون، شهر هاماوران به هر کشوری در سپاهی گران  
(همان، ص ۱۶۸)

ن-۶) پرواز به آسمان با عقابان تیزپر:

ز روی زمین، تخت برداشتند ز هامون به ابر اندر افراشتند  
(همان، ص ۱۷۹)

ن-۷) مهمانی یک ماهه در زاولستان:

سپه را سوی زاولستان کشید به مهمانی پور دستان کشید

همی بود یک‌ماه در نیمروز گهی رود و می‌خواست، گه باز و یوز

(همان، ص ۱۶۸)

در میان شاهان شاهنامه، کاووس تقریباً بالاترین میزان گردش و سفر را به خود اختصاص داده‌است و سفر وی به آسمان یکی از عجیب‌ترین سفرهای شاهان به شمار می‌رود. فردوسی در توصیف ساختن این تخت پرنده (یادآور قالیچه سلیمان<sup>۶</sup>) و راه-یافتن اندیشه ناصواب در دل کاووس شاه می‌گوید:

ز عود قماری یکی تخت کرد سر درزها را به زر سخت کرد  
به پهلوش بر نیزه های دراز بیست و بر آن گونه بر کرد ساز  
بیاویخت از نیزه ران بره بیست اندر اندیشه دل یکسره  
از آن پس عقاب دلاور چهار بیاورد و بر تخت بست استوار  
نشست از بر تخت کاووس شاه که اهریمنش برده بد دل ز راه  
(فردوسی، ۱۳۸۴، صص ۹-۱۷۸)

فردوسی، پرواز کاووس را-که دل به اهریمن سپرده- به آسمان از دو منظر مورد ارزیابی قرار می‌دهد؛ یکی برتر شدن از ملک، و دیگر مبارزه با آسمان (در معنای مجازی یعنی خالق یا نگهبان آسمان). سرانجام می‌گوید که تنها پر خرد حقیقی به چند و چون این راز پی می‌برد:

شنیدم که کاووس شد بر فلک همی رفت تا بر رسد بر ملک  
دگر گفت از آن رفت بر آسمان که تا جنگ سازد به تیر و کمان  
ز هر گونه ای هست آواز این نداند به جز پر خرد راز این  
(همان، ص ۱۷۹)

پرواز وی توسط عقاب‌ها و سقوط و شرمساری وی، در مجمل التواریخ و القصص این‌گونه توصیف شده‌است: «[کاووس] بر آسمان خواست رفت، و صندوق و عقاب بیاورد تا از بالا به زمین ساری فرو افتاد بر آب، و بزرگان چون خبر بدانستند او را بدان ناسپاسی ملامت کردند، و سوی تخت باز آمد شرمسار» (مجمل التواریخ، بی تا، ص ۴۶).

اما پرواز کاووس به آسمان در **معجم البلدان** به گونه‌ای دیگر بیان شده- است: «کیکاوس ارباهای ساخت و برای رفتن به آسمان سوار آن شد و خداوند نیز باد را مأمور کرد تا او را تا ابر بالا ببرد سپس او را رها کرد و او در دریای گرگان بیفتاد» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۹۸).

### س) میگساری و خوش گذرانی:

این صفت تنها صفت کاووس نیست، اغلب شاهان شاهنامه این ویژگی را دارند. در ایام قدیم و در دربار شاهان و سلاطین، میگساری و بزم در کنار کشورگشایی و رزم، جایگاهی بخصوص داشته‌است و امری طبیعی و چه بسا ضروری به شمار می‌رفته- است. داشتن لوازم بزم و طرب و حضور ساقیان و مطربان در دربارهای شاهان خود گواه این امر بوده است.

از ظواهر امر پیداست که کاووس شاه، در بزم و بزم‌آرایی بیش از سایر شاهان در شاهنامه افراط‌ورزیده و گاهی هفته‌ها و ماه‌ها در آن کار عمر گذرانیده است. وی از اوایل سلطنت تا اواخر آن، در این امر مشغول بوده‌است. شرح میگساری‌های وی بدین قرار است:

س-۱) در آغاز پادشاهی:

چنان بد که در گلشن زرنگار همی خورد روشن می خوشگوار  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲)<sup>۶</sup>

س-۲) قبل از رفتن به مازندران:

آن چنان که خودش نیز متوجه این امر شده‌است و برای رهایی از بزم و کاهلی، عازم مازندران می‌شود:

چنین گفت با سرفرازان رزم که ما سرنهادیم یکسر به بزم  
اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر نگردد ز آسایش و کام سیر  
(همان، ص ۱۴۲)

از اینرو قبل از عزیمت به سوی مازندران، مجلس بزم و شراب مهیا می‌شود تا واپسین جرعه‌ها به نشانه شادی و ایجاد روحیه مطلوب نوشیده و نوشانیده شود:



همه شب، می و مجلس آراستند به شبگیر کز خواب برخاستند  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶)

س-۳) بزم یک هفته‌ای پس از سلطنت در مازندران:  
بر این گونه، یک هفته، با رود و می همی رامش آراست کاووس کی  
(همان، ص ۱۵۹)

س-۴) بزم یک هفته‌ای بعد از غلبه بر شاه مازندران:  
سیم هفته، چون کارها گشت راست می و جام یاقوت و میخواره خواست  
(همان، ص ۱۶۶)

س-۵) بزم یک هفته‌ای در هاماوران:  
همی بود یک هفته با می به دست خوش و خرم آمدش جای نشست  
(همان، ص ۱۷۱)

س-۶) بزم یک هفته‌ای، هنگام دیدار سیاوش (که نزد تهمتن بزرگ شده‌است):  
یکی سور فرمود کاندز جهان کسی پیش از وی نکرد از مهان  
به یک هفته، زان گونه بودند شاد به هشتم، در گنج‌ها برگشاد  
(همان، ص ۲۱۸)

س-۷) بزم یک ماهه قبل از حمله سیاوش به توران زمین:  
همی بود یک ماه، با رود و می به نزدیک داستان فرخنده پی  
(همان، ص ۲۳۳)

میگساری در دربار کاووس، نشانه‌ای بوده‌است برای شروع سلطنت، کسب شادی،  
ایجاد روحیه مطلوب، آماده شدن برای نبرد با دشمن و پشت سرگذراندن دوره خطر.

جدول خصوصیات بارز کاووس در شاهنامه فردوسی	
خاص = خاص کاووس      عام = مشترک بین کاووس و سایر شاهان ایرانی شاهنامه	
خصوصیات مثبت	خصوصیات منفی
۱) فره‌مندی و حکومت بر دیو و پری (عام)	۱) پندناپذیری، خودکامگی و بی‌تجربگی (خاص)
۲) نیایش‌گری و گریان بودن (عام)	۲) لشکرافروزی، کشتار و غارت‌گری (خاص)
۳) گنج‌بخشی (عام)	۳) تندخویی و دمدمی مزاج بودن، کینه‌جویی و عهدشکنی (خاص)
۴) دژ و شهرسازی (عام)	۴) عامل رنج رستم، سیاوش و بسیاری از بزرگان و پهلوانان (خاص)
۵) کاوش‌گری و قضاوت‌مندی (در خصوص تهمت سودابه به سیاوش) (خاص)	۵) تحت تأثیر دیوان (خاص)
۶) مدعی شجاعتی چون شیر (خاص)	۶) فزون‌طلبی و برتری‌خواهی (خاص)
	۷) کم‌خردی، بی‌مغزی و بیهوده‌رایی (خاص)
	۸) اهل سفر و ماجراجویی (عام)
	۹) میگزاری و خوش‌گذرانی (عام)

### نتیجه‌گیری

چهره کاووس، بر اساس خصوصیات به دست آمده وی در شاهنامه، چهره‌ای کاملاً متفاوت با سایر شاهان شاهنامه است؛ گویا دو نیمه روشن و تاریک، فره ایزدی و نفوذ دیوان، در وجود او رخنه و رسوب کرده، و زندگی او را بسان رعیتی ساده دستخوش نشیب و فراز نموده است.

در این میان، نفوذ عوامل تاریک و منفی در شخصیت‌سازی کاووس کاملاً بارز و درخور تأمل است و آگاهی از آن در شناخت این شاه نیمه‌ایزدی - نیمه‌هریمنی، و حتی تا حدودی سایر شاهان و پهلوانان شاهنامه نیز مفید به نظر می‌رسد.

این امر می‌تواند خود گواه چند مطلب مهم باشد:

۱- دو قطبی بودن وجود کاووس (داشتن دو نیمه تاریک و روشن در لایه‌های پنهان

شخصیت).

- ۲- عدم تعصّب فردوسی در بیان خصوصیات کاووس‌شاه (با وجود مقام شاهی و فره‌مندی کاووس) و ذکر خوبی‌ها و بدی‌های وی به صورت توأمان (اشاره صریح دارد به تنزل مقام یک شاه آسمانی تا سر حدّ یک فرد گنهکار و کم‌خرد).
- ۳- صراحت کلام رستم و گودرز در برابر کاووس کیانی (پهلوان‌مداری در شاهنامه و دوری از شاه محوری).

### یادداشت‌ها

- ۱ - نریوسنگ در لغت به معنی پیک مردان و فرشته وحی است مثل جبرئیل، که در فارسی نرسی شده، و در قرن ۱۲ م. نام دستوری بود در حوالی گجرات که یسنا را به سنسکریت و مینوخرد را از پهلوی به پازند درآورد. (معین، ۱۳۲۶ ق، ص ۱۴۳)
- ۲ - افصح المتکلمین، سعدی خوش‌سخن، در این خصوص می‌گوید:

گرچه دانی که نشوند، بگوی هرچه دانی ز نیک‌خواهی و پند  
زود باشد که خیره‌سر بینی به دو پای اوفتاده اندر بند  
دست بردست می‌زند که دریغ نشنیدم حدیث دانش‌مند  
(سعدی، ۱۳۷۸، ص ۴۴۷)

- ۳ - خواجه خوش‌سخن شیراز در این باره می‌فرماید:

پیش کمان ابرویش، لابه همی‌کنم ولی

گوش کشیده‌است از آن، گوش به من نمی‌کند

(حافظ، ۱۳۲۶ ق، غزل ۱۹۲)

- ۴ - نام این وزیر [پهلوی: šnar، اوستا: aošnar]، در اوستا دو بار آمده‌است؛ یکی در یشت سیزدهم، بند ۱۳۱ و یکی در آفرین زرتشت، بند ۲. او وزیر بزرگ کاووس بود و به دانش و هوش سرآمد مردمان. لقب او بسیار زیرک‌است. اوشنر چون با کارهای نابخردانه کاووس مخالفت می‌کرد، به دست وی کشته شد (بهار، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۴).

۵ - «در برخی روایات آمده است که سلیمان را قالیچه‌ای بود که خود و لشکرش بر آن می‌نشستند و مرغان بر سرش می‌ایستادند و آن را سایه می‌کردند و او هر جا که اراده می‌کرد با این قالیچه می‌رفت. از این سمبول در داستان‌های عامیانه فارسی و در ضرب‌المثل‌ها زیاد استفاده شده است. در فرهنگ‌های غربی هم چیزی شبیه به آن، با عنوان قالیچه جادویی ( magic carpet) شناخته شده است» (یا حقی، ۱۳۸۶، ص ۴۷۴).

### منابع و مأخذ

- ۱- آموزگار، ژاله، (۱۳۸۷)، تاریخ اساطیری ایران، چاپ دهم، تهران، سمت.
- ۲- ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۳۷۰)، الکامل، ترجمه عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، علی هاشمی حائری، تصحیح مهیار خلیلی، ۲۷ ج، تهران، علمی.
- ۳- ابن بلخی، (۱۳۸۵)، فارسنامه، تصحیح و تحشیه گای لیسترانج، رینولد الن نیکلسون، تهران، اساطیر.
- ۴- ابن قیسرانی، محمد بن طاهر، (۱۳۵۰)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- ابن مسکویه، احمد بن محمد، (۱۳۶۶)، تجارب‌الأمم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش .
- ۶- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۸۸)، تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ ۴، تهران، انتشارات زوار.
- ۷- بهار، مهرداد، (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران ۲ ج، تهران، انتشارات آگاه.
- ۸- بیهقی، علی بن زید، (۱۳۶۱)، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، کتاب-فروشی فروغی.
- ۹- پورداود، ابراهیم، (۱۳۷۸)، یشتها، تهران: دانشگاه تهران.

- ۱۰- ثعالبی، ابومثنور عبدالملک بن محمد نیشابوری، (۱۹۶۳ ب. م. از روی چاپ زنتبرگ، پاریس ۱۹۰۰ ب. م.)، *غرر اخبار ملوک الفرس*، تهران، کتابخانه اسدی.
- ۱۱- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، (۱۳۲۶ق)، *دیوان حافظ* (چاپ قزوینی و غنی)، تهران، زوار.
- ۱۲- حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، (۱۳۶۱)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام ادوارد گرانویل براون، تهران، دنیای کتاب.
- ۱۳- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۲)، *گل رنج های کهن*، تهران، نشر مرکز.
- ۱۴- خیام، عمر بن ابراهیم، (۱۳۸۷)، *رباعیات خیام*، تصحیح و مقدمه و حواشی محمدعلی فروغی و قاسم غنی، همراه با ترجمه فیتز جرالد، به کوشش بهاءالدین خرّمشاهی، تهران، ناهید.
- ۱۵- دمشقی، محمد بن ابی طالب، (۱۳۵۷)، *نخبه الذّهر فی عجائب البرّ و البحر*، ترجمه حمید طیبیان، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- ۱۶- دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۹)، *اوستا (کهن ترین سروده های ایرانیان)*، تهران، مروارید.
- ۱۷- رایشلت، هانس، (۱۳۸۶)، *رہیافتی به گاهان زرتشت و متن های نوآوستایی*، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ققنوس.
- ۱۸- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۶۹)، *فرهنگ نام های شاهنامه*، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۹- رضی، هاشم، (۱۳۸۵)، *وندیداد*، تهران، بهجت.
- ۲۰- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۸)، *گلستان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۲۱- شاه عبدالعظیمی، حسین، (۱۳۶۴)، *تفسیر اثنا عشری*، تهران، میقات [مرکز پخش].
- ۲۲- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶)، *فرهنگ تلمیحات*، تهران، نشر میترا.

- ۲۳- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الطبری** (تاریخ الرسل و الملوك)، تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف مصر.
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴)، **شاهنامه** (بر اساس شاهنامه چاپ مسکو)، تهران، پیمان.
- ۲۵- نصرالله منشی، ابوالمعالی نصرالله بن محمد، (۱۳۸۶)، **کلیله و دمنه**، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، تهران، امیر کبیر.
- ۲۶- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۴۷)، **زین الاخبار**، ترجمه عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷- ماهیار نوابی، یحیی، (۱۳۵۵)، **دینکرت**، به اهتمام کیخسرو جاماسپ آسا، بهرام فره‌وشی، محمود طاووسی، شیراز، مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی.
- ۲۸- -----، (بی‌تا)، **مجمّل التّواریخ و القصص**، تصحیح محمدتقی بهار، نشر، کلاله خاور.
- ۲۹- مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۷۰)، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۰- معین، محمد، (۱۳۲۶)، **مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی**، تهران، دانشگاه تهران.
- ۳۱- منهاج سراج، عثمان بن محمد، (۱۳۸۹)، **طبقات ناصری**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۳۲- مینوی، مجتبی، (۱۳۶۷)، **نقد حال**، تهران، خوارزمی.
- ۳۳- هینلز، جان راسل، (۱۳۸۵)، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه محمد حسین باجلان فرّخی، تهران، اساطیر.
- ۳۴- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، تهران، فرهنگ معاصر.

۳۵- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۳۸۰)، معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

#### ب- مقالات

۱- حسن پور آلاشتی، حسین، زیور، قلی زاده، (۱۳۸۵)، بررسی مفهوم دیو از اوستا تا شاهنامه، نشریه دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، سال ۵، شماره ۱۶، صص ۱۵ - ۳۸.

۲- ستاری، جلال، (۱۳۵۰)، رموز قصه از دیدگاه روانشناسی، هنر و مردم، شماره ۱۱۱، صص ۳۰-۳۳.

۳- ستاری، رضا، (۱۳۸۸)، بررسی روند تطوّر شخصیت کاووس از روزگار باستان تا شاهنامه، فصلنامه تاریخ ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶۰/۳، صص ۱۰۳ - ۱۱۲.

۴- طباطبایی، احمد، (۱۳۴۳)، دیو و جوهر اساطیری آن، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۶۸، صص ۳۹ - ۴۵.

۵- عیوضی، رشید، (۱۳۴۵)، مظاهر شر در آیین زردشتی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۷۸، صص ۱۵۲ - ۱۷۱.